

Original Article

Configuration and Applying of International Soft Law in the Light of Procedure of the International Court of Justice with an Emphasis on Humanitarian Law

Farid Beyranvand¹, Hossain Sharifi Taraz Koochi^{2*}, Sadegh Salami³

1. Department of Public International Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Department of Law, Emam Hossain University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) Email: hsharifit@yahoo.com

3. Department of International Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Received: 8 Dec 2019 Accepted: 14 Mar 2020

Abstract

Norms in the world of law have two pillars: one of them is binding, and another is compliance. Soft law norms have only the second pillar. In the present study, it will be observed that the International Court of Justice, despite the classical formulas of the Article 38 of its Statute, plays a role in both the status of the executor and in the position of a humanitarian soft-law-making authority. On one hand, through the application of soft law mechanism by the Court, international humanitarian law norms are changed, interpreted, ratified, amended and even changed without the need for universal consensus and, on other hand, the Court's reference to humanitarian soft law can be seen as a way to facilitate the process of transferring these norms to hard humanitarian law. Also in the light of the Judicial Procedure of Court, humanitarian soft law has the potential to reinforce and promote the rules of international humanitarian law and, as the case may be, enhance them in the normative hierarchy of international law. On the other hand, the Court's usage of norms and documents of soft law has an adverse effect on the relationship between the court's position and the conduct of members of the international community.

Keywords: Legal Rule; Soft Law; Judicial Procedure of International Court of Justice; Sources of International Law

Please cite this article as: Beyranvand F, Sharifi Taraz Koochi H, Salami S. Configuration and Applying of International Soft Law in the Light of Procedure of the International Court of Justice with an Emphasis on Humanitarian Law. *Iran J Med Law*, Special Issue on Human Rights and Citizenship Rights 2020; 73-87.

تکوین و اعمال حقوق نرم بین‌المللی در پرتو رویه دیوان بین‌المللی دادگستری با تأکید بر حقوق بشردوستانه

فرید بیرانوند^۱، حسین شریفی طرازکوهی^{۲*}، صادق سلیمی^۳

۱. گروه حقوق بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. گروه حقوق، دانشگاه امام حسین (ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) Email: hsharifit@yahoo.com

۳. گروه حقوق بین‌الملل، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۱۳۹۸/۹/۱۷ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴

چکیده

هنجارها در عالم حقوق دارای دو رکن هستند: یکی الزام‌آوری و دیگری پایبندی. هنجارهای حقوق نرم فقط دارای رکن دوم، یعنی پایبندی هستند. در پژوهش حاضر مشاهده خواهد شد که دیوان بین‌المللی دادگستری علی‌رغم وجود قالب‌های کلاسیک ماده ۳۸ اساس‌نامه خود، هم در قامت اعمال‌کننده و هم در قامت یک مرجع تولید حقوق نرم بشردوستانه به نقش‌آفرینی می‌پردازد. از یکسو، از طریق توسل دیوان بین‌المللی دادگستری به ساز و کار حقوق نرم، هنجارهای حقوق بین‌الملل بشردوستانه، بدون نیاز به اجماع فراگیر میان دولت‌های درگیر، تفسیر، تصویب، تعدیل و حتی تغییر پیدا می‌کنند و از سوی دیگر استناد دیوان به حقوق نرم بشردوستانه می‌تواند به عنوان روشی جهت تسهیل روند انتقال هنجارهای مزبور به فضای حقوق بشردوستانه سخت قلمداد شود. همچنین در پرتو رویه دیوان، حقوق نرم بشردوستانه این قابلیت را دارد که قواعد حقوق بشردوستانه را تقویت و ارتقا بخشد و حسب مورد آن‌ها را در سلسله‌مراتب هنجاری حقوق بین‌المللی بالا ببرد. از طرفی استفاده دیوان از هنجارها و اسناد حقوق نرم، دارای تأثیری متقابل در مناسبات مواضع دیوان و رفتار اعضای جامعه بین‌المللی می‌باشد.

واژگان کلیدی: قاعده حقوقی؛ حقوق نرم؛ رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری؛ منابع حقوق بین‌الملل

مقدمه

فضایی که حقوق بین‌الملل در حال حاضر به تنظیم روابط در آن می‌پردازد، با فضای دهه‌های گذشته بسیار متفاوت است. حاکمیت حقوق بین‌الملل در مقابله با حاکمیت ملی، با صراحت و توان بیشتری قرار گرفته است و جامعه بین‌المللی مکلف است بین این دو تعادلی مطلوب برقرار کند. از طرفی روابط همه‌جانبه ملت‌ها و اختلاط بین‌المللی انسان‌های وابسته به ملیت‌ها و فرهنگ‌های متفاوت، به پیچیدگی روابط دولت‌ها دامن زده است. در چنین شرایطی از حقوق بین‌الملل تحرک و پویایی قوی‌تری انتظار می‌رود (۱). در اینجا موضوع تحرک و انعطاف حقوقی که لازمه یک نظام حقوقی پویاست، از یک طرف و ثبات حقوقی (که آن هم لازمه هر نظام حقوقی است) از طرف دیگر به مقابله با هم برخاسته‌اند. تکلیف جامعه بین‌المللی برقرارنمودن تعادلی مطلوب میان این دو جنبه حقوق بین‌الملل است.

منابع حقوق بین‌الملل به دو دسته منابع نظری و منابع رسمی تقسیم می‌شوند و نقطه آغاز پژوهش حاضر نیز به همین بحث منابع حقوق بین‌الملل باز می‌گردد (۲). هنگامی که منابع نظری حقوق بین‌الملل را در مقابل منابع رسمی آن قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم که منابع نظری، حاوی علم حقوق بین‌الملل است و منابع رسمی عبارت از آن حقوق مادی لازم‌الاجرای دولت‌هاست که در تریبون‌های بین‌المللی مطالبه می‌شود (۳). باید توجه داشت که در ارتباط با منابع رسمی حقوق بین‌الملل و شمار آن‌ها، هیچ‌گونه توافق صریح و رسمی میان دولت‌ها صورت نگرفته است. آنچه که به عنوان منابع رسمی ذیل ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری از آن یاد می‌شود، در واقع مواردی هستند که دیوان بین‌المللی دادگستری برای حل و فصل اختلافات مطروحه باید به آن‌ها رجوع کند (۴). ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری مقرر می‌دارد: «دیوان بین‌المللی دادگستری که مأموریت دارد، بنا بر حقوق بین‌الملل، اختلافاتی را که به آن ارجاع می‌شود، قطع و فصل نماید، موازین زیر را اجرا خواهد کرد: ۱- عهدنامه‌های بین‌المللی، اعم از عمومی و خصوصی که به موجب آن قواعدی معین شده است که طرفین اختلاف، آن

قواعد را، صریحاً مورد شناسایی قرار داده‌اند؛ ۲- عرف بین‌المللی که حاکی از وجود یک رفتار عمومی است که به منزله حقوق پذیرفته شده است؛ ۳- اصول عمومی حقوق که مورد پذیرش ملل متمدن می‌باشد؛ ۴- با رعایت مدلول ماده ۵۹، تصمیمات قضایی و عقاید برجسته‌ترین مؤلفین ملل مختلف، به منزله وسایل کمکی برای تعیین قواعد حقوقی.»

متن ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری، پیش‌تر در اساس‌نامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی آمده بود، حتی ریشه‌های تدوین این ماده را باید خیلی قبل‌تر از اساس‌نامه دیوان دائمی، یعنی در طراحی پیش‌نویس اساس‌نامه دیوان غنائم در فضای کنفرانس‌های صلح لاهه جستجو کرد (۵). در نتیجه این ماده عمری نزدیک یک صد سال دارد. در این مدت طولانی حقوق بین‌الملل دچار تحولات بسیار زیادی (چه از نظر هنجاری و چه از نظر ساختاری) شده است. این تحولات نیز به نوبه خود آثار زیادی، از جمله تولد مفاهیم جدیدی در حقوق بین‌الملل مانند حقوق نرم را در پی داشته است. در دهه‌های اخیر در عرصه روابط بین‌المللی، شاهد ورود عناوین نوظهوری مانند قطع‌نامه‌های سازمان‌های بین‌المللی هستیم که علی‌رغم فقدان عنصر الزام‌آوری، پایبندی را در روابط بین‌المللی ایجاد می‌کنند. اینجاست که مفهوم حقوق نرم شکل می‌گیرد، یعنی هنجارهایی که علی‌رغم الزام‌آور نبودن، در فضای روابط میان تابعان حقوق پایبندی ایجاد می‌کنند. حال پرسش اصلی این است که موضع دیوان بین‌المللی دادگستری از یکسو در مواجهه با قالب سنتی ماده ۳۸ اساس‌نامه خود و از سوی دیگر مصادیق متنوع هنجارهای حقوق نرم در فضای روابط بین‌المللی، چگونه است.

مفهوم حقوق نرم

بنای اصلی تئوری حقوق نرم این است که حقوق یک پدیده صفر و صدی نیست (یا نباید باشد). این نگاه که برگرفته از فضای منطق فازی (Fuzzy Logic) می‌باشد، رویکرد کلاسیک، یعنی قالب‌گرایی را با چالش مواجه کرده است. به تعبیری فضای حقوق باید طیف‌های مختلفی از روابط را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد و در مرحله بعد به تنظیم

آن‌ها بپردازد. با توجه به این دیدگاه، نگاه به عالم حقوق در قالب‌های دوگانه سنتی مانند قانونی و غیر قانونی، الزامی و غیر الزامی بی‌فایده است. در واقع باید حقوق را در شرایط و درجات مختلف و متنوعی از قانونی‌بودن یا الزام‌آوری دید (۶). به بیان ساده‌تر وضعیت حقوقی روابط تابعان حقوق در طیفی از حالت‌های مختلف، از جمله قانونی، کم‌تر قانونی، غیر قانونی، کم‌تر غیر قانونی و... قرار می‌گیرد (۷). اختلاف نظر میان حقوقدانان و نویسندگان حقوق بین‌الملل در ارتباط با مکاتب حقوقی - فلسفی و نوع نگاه به فضای روابط بین‌المللی و مناسبات آن با حقوق بین‌الملل، باعث شده است که تعاریف و تعبیر بسیار مختلفی از حقوق نرم ارائه شود.

به اعتقاد برخی از حقوقدانان، ریشه اصلی مفهوم حقوق نرم به تفکرات لردمکنایر بازمی‌گردد (۸). برخی نویسندگان با یک نگاه کلی معتقدند که «حقوق نرم مجموعه‌ای از قواعد رفتاری است که علی‌رغم فقدان عنصر الزام‌آوری، در عمل دارای تأثیر گسترده‌ای می‌باشد» (۹). برخی دیگر از نویسندگان حقوق نرم را چنین تعریف می‌کنند: «حقوق نرم قواعد رفتاری است که به مرحله الزام‌آوری حقوقی نرسیده است، اما در تحلیل و بررسی مفاهیم مختلف حقوقی مؤثر است» (۱۰).

برخی دیگر از نویسندگان حقوق نرم را: «هر نوع سند مکتوب بین‌المللی غیر معاهداتی می‌دانند که دربردارنده اصول، استانداردها و یا سایر اظهاراتی است که علی‌رغم فقدان قالب حقوقی، امکان پیش‌بینی رفتار آتی دولت‌ها را فراهم می‌کند» (۱۱). تعاریف مطرح‌شده تا حدودی در تبیین ماهیت حقوق نرم مؤثر هستند، اما به نظر می‌رسد که هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌توان یک تعریف جامع و مانع قلمداد کرد. تعریفی که پروفیسور سندن ارائه کرده‌اند، تقریباً برخی جنبه‌های تعاریف فوق را با هم در نظر گرفته است: «قواعد رفتاری که در ابزارهایی که قدرت الزام‌آوری حقوقی ندارند، بیان می‌شوند، اما با این وجود می‌توانند آثار حقوقی مشخص (غیر مستقیم) داشته و یا در نظر داشته باشند و می‌توانند آثار عملی ایجاد کنند.» در این تعریف در واقع شاهد کشمکش میان قصد و نتیجه هستیم. اینجاست که باید بگوییم حقوق نرم، قواعد

رفتاری را ایجاد می‌کند که هدف آن حداقل برخی آثار روبه‌ای است، اما این آثار بستگی به فاکتورهایی غیر از قدرت الزام حقوقی است (۱۲).

با توجه به تعاریف فوق درمی‌یابیم که چند عنصر را می‌توان به عنوان عناصر مشترک تعاریف مذکور تعیین کنیم: عنصر اول قواعد رفتاری می‌باشد؛ عنصر دوم ظهور در ابزارهایی که فاقد قدرت الزام حقوقی هستند؛ عنصر سوم وجود اراده صریح واضعان برای توسل به حقوق نرم می‌باشد (۱۳)، به تعبیری هر تعهد غیر الزام‌آوری الزاماً حقوق نرم نمی‌باشد (۱۴)؛ عنصر چهارم آثار عملی و تأثیر بر رفتار می‌باشد (۱۵)؛ عنصر پنجم داشتن عبارت‌پردازی و سیاق ویژه می‌باشد، به جهت این‌که حقوق نرم با مفاهیم مانند اصول کلی حقوق اشتباه نشود، باید دارای ادبیات و عبارت‌پردازی خاص خود باشد، زیرا اصول کلی حقوق (مانند اصل حسن نیت) نیز حاوی تعهدات و قواعد مشخص و منجزی نیستند (۱۶). از آنچه که تا به حال بیان شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که از منظر حقوق نرم، مرزبندی کاملاً دقیق و منجزی میان حقوق و غیر حقوق وجود ندارد و حقوق نرم خود در این فضای بینابینی قرار گرفته است (۱۷).

حقوق نرم و منابع کلاسیک حقوق بین‌الملل

در بحث مفهوم حقوق نرم، مفاد ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری یک مسأله مبنایی و مهم محسوب می‌شود. برخی نویسندگان اصولاً فضای ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان را به عنوان یک مانع بر سر راه مفهوم حقوق نرم قلمداد می‌کنند و با ارائه تفسیری مضیق و بسته از ماده مزبور، مخالف وجود مفهوم حقوق نرم می‌باشند و آن را مرتبط با فضای اخلاق، سیاست و روابط بین‌الملل می‌دانند (۱۸).

در مقابل، دیدگاه طرفداران مفهوم حقوق نرم می‌باشد که هر کدام با راه‌کاری متفاوت به مواجهه با چالش ماده ۳۸ پرداخته‌اند. برخی از این نویسندگان اساساً ماده ۳۸ را به عنوان یک مانع قلمداد نمی‌کنند، بلکه مفهوم حقوق نرم را مستتر در مفاد ماده مزبور می‌دانند. تکیه استدلال این دسته از نویسندگان بر مفهوم «انصاف» می‌باشد. به تعبیری توسل به

که صرفاً یک نظم حقوقی بر فضای روابط بین‌المللی حاکم است و آن نظم منشور ملل متحد است که نگهبان اجرای آن نیز دیوان بین‌المللی دادگستری است (۲۳).

حقوق نرم و ساختار آرای دیوان بین‌المللی دادگستری

تصمیمات محاکم بین‌المللی تعهدات حقوقی الزام‌آور را تفسیر می‌کند، اما تصمیمات مزبور در ورای قضایای خاص و دولت‌های اصحاب آن الزام‌آور نیستند (اصل نسبی بودن آرا و تصمیمات). با این وجود تصمیمات محاکم بین‌المللی می‌تواند به واسطه دخالت در وجهه یک دولت برای پایبندی به حقوق بین‌الملل یا توسط تقویت پایبندی متقابل به تعهدات یا توسط ساز و کار اقدامات متقابل، بر رفتار دولت تأثیرگذار باشد. دولت‌ها می‌توانند با تأسیس محاکم برای تفسیر تعهدات حقوقی به روشی که منتهی می‌شود به حقوق نرم، نفوذ محاکم را فراتر از دولت‌هایی که صلاحیت محاکم را پذیرفته‌اند، گسترش دهند. در واقع تمام دولت‌های مشمول تعهدات حقوقی بدون در نظر گرفتن این‌که آیا آن‌ها به طور رسمی صلاحیت محاکم را پذیرفته‌اند یا خیر تحت تأثیر و موضوع حقوق نرم قرار می‌گیرند. حقوق نرمی که توسط دیوان بین‌المللی دادگستری ایجاد می‌شود، تحت عنوان حقوق کامن‌لای بین‌المللی شناسایی می‌شود. دلیل این نامگذاری نیز، همین ویژگی ایجاد شدن توسط محکمه حل و فصل اختلاف می‌باشد که ویژگی اصلی قواعد حقوق کامن‌لا است (۲۴). در مجموع، تصمیمات محاکم بین‌المللی شکلی غیر الزام‌آور و در عین حال تأثیرگذار، از حقوق کامن‌لای بین‌المللی را ایجاد می‌کند. اثر الزام‌آوری آرای دیوان بین‌المللی دادگستری بسیار محدود است. در واقع فقط نسبت به اصحاب دعوی و فقط در همان موضوع خاص. قاعده اعتبار امر مختومه و پایبندی دیوان به رویه سابق خود، در اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری بیان شده است، اما واقعیت این است که به واسطه ساختار و نوع آرای دیوان، این قاعده در عمل به صورت بسیار محدود، مجالی برای اعمال پیدا می‌کند؛ زیرا آن‌چه از احکام دیوان بین‌المللی دادگستری (Judgment) که مشمول مقررات مواد ۵۹ و ۶۰ اساس‌نامه دیوان قرار می‌گیرد، در واقع حکم نهایی

حقوق نرم را در قالب توسل به انصاف مجاز می‌دانند. به بیان ساده‌تر توسل به مفهوم حقوق نرم در واقع مصداقی از توسل به انصاف می‌باشد (۱۹). توسل به انصاف در مواردی صورت می‌گیرد که ماحصل اعمال قواعد حقوقی محض عادلانه نباشد، در نتیجه مرجع رسیدگی‌کننده به اختلاف، خود را در جایگاه واضع قاعده فرض می‌کند و با توجه به شرایط خاص اختلاف به وضع قاعده خاص اقدام می‌کند (۲۰). در نظر این نویسندگان ماده ۳۸ در قسمت اول منابع اصلی برای حل و فصل اختلاف را در اختیار مرجع رسیدگی‌کننده به اختلاف قرار می‌دهد، اما در قسمت دوم در فرض توافق اصحاب دعوی، مرجع حل اختلاف امکان خروج از چارچوب قسمت اول را دارد، اما این خروج به معنای فقدان و خلأ محض و در نهایت اختیار مطلق مرجع قضایی می‌باشد؟ پاسخ این دسته از حقوقدانان منفی است. به تعبیری در اینجا مرجع حل و فصل اختلاف باید برای به دست آوردن قاعده مناسب، متوسل به منابع و اسنادی شود که بتواند از طریق شناسایی قصد طرفین اختلاف، جامعه بین‌المللی و سایر اوضاع و احوال قضیه، قاعده حاکم را تعیین یا معرفی کند. این اسناد و منابع در واقع همان مواردی هستند که به مرور زمان در رویه بین‌المللی و فراتر از منابع اصلی مندرج در ماده ۳۸ ایجاد و پخته شده‌اند. بنابراین مطابق این دیدگاه مفهوم حقوق نرم زیر چتر مفهوم انصاف و ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان بین‌المللی دادگستری قرار دارد (۲۱).

دسته دیگر از نویسندگان معتقد هستند که اصولاً باید از فضای ماده ۳۸ اساس‌نامه گذشت. به تعبیری این گروه از طرفی قائل به بسته بودن فضای ماده ۳۸ هستند، اما در مقابل معتقدند که بیش از یک صد سال از تدوین اولین نسخه از ماده ۳۸ گذشته است و ماده مزبور توان لازم برای نقش‌آفرینی در فضای روابط بین‌المللی را به تنهایی ندارد (۲۲). مع الوصف در فضای حقوق بین‌المللی توافقی مبنی بر احصای منابع حقوق بین‌الملل وجود ندارد و مضافاً این‌که چارچوب ماده ۳۸ را باید در فضای اساس‌نامه دیوان و حداکثر در قالب نظم منشور ملل متحد تفسیر و اعمال کرد، به تعبیری اعطای عنوان مصادیق منابع حقوق بین‌الملل به محتوای ماده ۳۸ اصولاً با اشکال مواجه است. به بیان ساده‌تر در حال حاضر نمی‌توان مدعی شد

دیوان (Operative Part) در ارتباط با خواسته‌های پرونده است (۲۵).

تردیدی نیست که تصمیمات محاکم بین‌المللی جهت‌گیری آینده آرا را نشان می‌دهد و به طور ضمنی حدود تعهدات حقوقی را که دولت‌ها با آن مواجه هستند، تعریف می‌کند. در فقدان قاعده اعتبار امر مختومه و احترام به رویه قضایی به صورت گسترده، این تصمیمات دیوان در قالب حقوق نرم توصیف می‌شوند. به بیان ساده‌تر غیر الزام‌آوری آرای دیوان از دو جنبه باید مد نظر قرار گیرند. یکی غیر الزام‌آوردن قسمت‌های مختلف آرای دیوان (به استثنای قسمت نهایی رأی) نسبت به اصحاب دعوی؛ دیگری غیر الزام‌آوردن آرای صادره نسبت به سایر دولت‌هایی که جزء اصحاب دعوی محسوب نمی‌شوند. این فضای غیر الزام‌آور آرای دیوان، به صورت رسمی محتوای تعهدات الزام‌آور را نشان نمی‌دهند، اما در عوض تفاسیر غیر الزام‌آوری از تعهدات حقوقی محسوب می‌شوند. همچنین قسمت‌های غیر الزام‌آور، انتظارات اعضای جامعه بین‌المللی و وجهه دولت‌ها برای پایبندی به حقوق بین‌الملل را شکل می‌دهند و همین امر می‌تواند رفتار دولت‌ها را تحت فشار قرار دهد. تأثیر گرفتن دولت‌ها از تفاسیر دیوان و حقوق نرم ایجادشده از آن، تنها یک طرف قضیه می‌باشد. جنبه دیگر قضیه، تأثیر گرفتن دیوان از رفتار بعدی دولت‌ها نسبت به تفاسیر و حقوق نرم ایجاد شده است.

دیوان در قضایای مختلف از تفاسیر خود در ارتباط با قواعد موجود حقوق بین‌الملل به واسطه تغییر شرایط عدول کرده است، البته مقصود ما تفاسیر و استدلال‌هایی است که در مقدمه (Obiter Dictum)، استدلال (Reasoning) و یا به تعبیری در بدنه آرا بیان شده است، زیرا همانطور که پیش‌تر اشاره شد، این موارد نه وصف الزام‌آوری دارند و نه رویه قضایی در معنای اخص کلمه محسوب می‌شوند. این تفاسیر و استدلال‌ها و جرح و تعدیل آن‌ها در ظرف زمان، تقریباً کارکردی مشابه با آنچه در ارتباط با حقوق نرم و پرکردن خلأهای حقوق بین‌الملل اشاره کردیم، دارند. برای مثال در قضیه آفریقای جنوب غربی، اتیوپی و لیبیا که ادعای نمایندگی نامیبیا را به نام جامعه بین‌المللی داشتند، دیوان از

مجاز دانستن این امر که حقوق بین‌الملل معاصر «اقدام جمعی (Actio Popularis)» را به رسمیت شناخته یا تفویض این حق به هر عضو جامعه بین‌المللی که در دفاع از منافع جامعه بین‌المللی، اقامه دعوی نماید، ممانعت نمود و امتناع ورزید. دیوان چنین اظهار داشت که: «استدلال «ضرورت» (که از جانب خواهان‌ها مورد استناد قرار گرفته بود) به این دفاع می‌انجامد که دیوان باید چیزی مشابه «اقدام جمعی» یا حق موجود را برای هر عضو یک جامعه در طرح دعوی حقوقی برای احقاق و کسب یک نفع همگانی مجاز دارد، اگرچه چنین حقی در نظام‌های حقوقی داخلی مورد شناسایی قرار گرفته است، ولی در حقوق بین‌الملل با وضع فعلی آن شناخته نشده است و دیوان نمی‌تواند آن را نتیجه اعمال «اصول کلی حقوقی» مورد اشاره در قسمت «ج» بند ۱ ماده ۳۸ اساس‌نامه خود بداند (۲۶). حدود ۴ سال بعد، دیوان بین‌المللی دادگستری در یک موضع‌گیری آشکار به تعبیری در مقام جبران رأی مزبور برآمده (۲۷) و در دعوی بارسلونا تراکشن موضع قبلی خود را که مورد اعتراض شدید اعضای جامعه بین‌المللی و علمای حقوق بین‌الملل قرار گرفته بود، با پذیرش مفهوم «تعهدات عام‌الشمول» (۲۸)، اصلاح نمود.

همانطور که مشاهده می‌شود، دیوان در واقع، در فرآیند تدوین قواعد حقوقی نقش‌آفرینی می‌کند. در گام اول یک تفسیر (که دارای وصف الزام‌آوری نیست) را در معرض افکار عمومی جامعه بین‌المللی قرار می‌دهد، سپس واکنش‌های مربوط به تفسیر مزبور را مورد توجه قرار می‌دهد و در نهایت با توجه به واکنش‌های مزبور در جهت جرح و تعدیل و حتی تجدید نظر مسیر حرکت خود را ادامه می‌دهد. این نقش دیوان را در ادبیات حقوق حل و فصل اختلافات بین‌المللی، نقش سیستمی می‌نامند. در این نقش دیوان در حقیقت در راستای توسعه حقوق بین‌الملل، به تنظیم، تنقیح و روشن کردن زوایای پنهان حقوق بین‌الملل می‌پردازد. برای مثال در بحث مداخله در مخاصمات داخلی سایر دولت‌ها، هیچ‌کس نمی‌تواند اهمیت رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه را نادیده بگیرد. لازم به ذکر است که عموماً حقوقدانان برای دیوان بین‌المللی دادگستری دو نقش تعریف می‌کنند: ۱- یکی

نقش سیستمی؛ ۲- دیگری نقش تأسیساتی. نقش سیستمی که در بالا مورد اشاره قرار گرفت، اما در مورد نقش تأسیساتی، دیوان تنها باید به آن چیزی که در ادعاها مطرح شده، بپردازد و پس از ریشه‌یابی، به حل و فصل آن بپردازد. در نتیجه محور اصلی کار دیوان بر روی ترافعات تمرکز دارد (۲۹). نباید از نظر دور داشت که این قبیل مواضع دیوان بعدها در اسناد غیر الزام‌آور بین‌المللی دیگر (مانند پیش‌نویس‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل، اعلامیه‌ها و قطع‌نامه‌های سازمان ملل متحد و...) نیز تبلور پیدا می‌کند و به مرور رویه دولت‌ها و محاکم بین‌المللی را با خود همسو می‌کند. در نتیجه در مقصد نهایی، دیوان قواعد حقوقی را به صورت غیر مستقیم و با استفاده از ساز و کار حقوق نرم وارد حقوق بین‌الملل موضوعه می‌کند.

حقوق نرم بشردوستانه در رویه دیوان بین‌المللی

دادگستری

۱- قضیه کانال کورفو

در قضیه کانال کورفو پادشاهی متحده مدعی بود که دولت آلبانی به واسطه خسارات وارده به کشتی‌های جنگی پادشاهی متحده در اثر انفجار مین‌های دریایی در آب‌های سرزمینی آلبانی دارای مسئولیت بین‌المللی می‌باشد. خسارات مورد بحث مربوط به خسارات وارده به کشتی‌های انگلیسی و کشته شدن برخی از پرسنل آن‌ها بود. تعهد مورد بحث در این قضیه، تعهد دولت آلبانی جهت اعلام اخطار وجود محدوده مین‌گذاری و اعلام خطر در نزدیک‌شدن شناورها بود. دیوان در این قضیه اعلام داشت که مبنای این تعهد نمی‌تواند کنوانسیون سوم لاهه باشد، زیرا کنوانسیون مزبور در زمان جنگ (و نه صلح) قابل اعمال است، اما اصول مشخص و شناخته‌شده «ملاحظات اولیه انسانی» این تعهد را برای آلبانی ایجاد می‌کند. بر اساس این ملاحظات، آلبانی موظف بوده است که وجود مین در آب‌های سرزمینی خود را به دولت‌های دیگر اطلاع دهد. همچنین اصولی مانند اصل آزادی ارتباطات دریایی و تعهد دولت‌ها در عدم اجازه استفاده از قلمروشان برای اقدام علیه حقوق دولت‌های دیگر، چنین تعهدی را برای آلبانی به وجود می‌آورند (۳۰).

نکته جالب توجه این است که دیوان مبنای تعهد مورد بحث را در واقع از منبعی غیر کنوانسیونی و غیر عرفی به دست آورده است. بنا به دلایل مختلف، ملاحظات اولیه انسانی در فضای دهه چهل میلادی یک عنوان حقوقی نرم محسوب می‌شد. باید دقت داشت که در آن زمان کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو در حال تدوین بودند و افکار عمومی حقوقدانان و نویسندگان حقوق بین‌الملل درگیر مشخص کردن اصول مبنایی حقوق بشردوستانه و آثار آن بود (۳۱). در نتیجه هنوز «ملاحظات اولیه انسانی» در قامت اصول کلی حقوقی متولد نشده بودند. به تعبیری با استناد دیوان به «ملاحظات اولیه انسانی»، گام‌های اولیه یعنی «مطرح‌شدن» و «در معرض افکار عمومی قرارگرفتن» نیاز به ایجاد هنجارهای حقوقی جدید در سطح بین‌المللی در جهت تبدیل‌شدن ملاحظات مزبور به یکی از عناصر حقوق بین‌الملل بشردوستانه برداشته شد (۳۲).

اصل رفتار انسانی که «ملاحظات اولیه انسانی» جزئی از آن محسوب می‌شود، پیش‌تر در کدلیبر (ماده ۷۶)، اعلامیه بروکسل (بند ۲ ماده ۲۳)، مقررات لاهه (ماده ۴) منعکس شده بود. با این رویکرد دیوان به «ملاحظات اولیه انسانی»، اصل رفتار انسانی در چارچوب ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو قرار گرفت. پیش از این زمان در ارتباط با ماهیت عرفی اصل رفتار انسانی (آن هم در قامت یک قاعده عرفی جهانی) میان نویسندگان اختلاف نظر وجود داشت، اما پس از تدوین ماده ۳ مشترک اختلافات مزبور از میان رفت و اصل رفتار انسانی به عنوان یک قاعده عرفی جهانی مورد پذیرش قرار گرفت (۳۳).

۲- قضیه آفریقای جنوب غربی

در ۴ نوامبر ۱۹۶۰، اتیوپی و لیبیا، به عنوان اعضای سابق جامعه ملل اقدامات جداگانه‌ای را علیه آفریقای جنوبی در ارتباط با ادامه وجود قیمومت جامعه ملل برای آفریقای جنوب غربی و وظایف آفریقای جنوبی به عنوان قیم آغاز کردند. در این قضیه از دادگاه خواسته شد که اعلام کند آفریقای جنوب غربی کماکان یک سرزمین تحت قیمومت است و آفریقای جنوبی تعهدات خود تحت این قیمومت را نقض کرده است، پس از این صلاحیت قیمومت تحت نظارت ملل متحد خواهد بود.

«ملاحظات اولیه انسانی» پس از قضیه کورفو در قضیه آفریقای جنوب غربی مورد توجه دیوان و اصحاب دعوی قرار گرفت. در قضیه کورفو «ملاحظات اولیه انسانی» در ارتباط با اسناد و هنجارهای سخت مانند کدلیبر، کنوانسیون لاهه، عرف‌های خاص مورد استناد دیوان قرار گرفته بود. به تعبیری دیوان از ملاحظات مزبور به عنوان یک ابزار کمکی برای احراز هنجارهای حقوقی استفاده کرده بود، اما در قضیه آفریقای جنوب غربی به صورت مستقیم و غیر مستقیم از دیوان خواسته شده بود که اعلام کند: ملاحظات بشردوستانه به خودی خود برای احراز حقوق و تعهدات (با ماهیت حقوقی) کفایت می‌کند و دادگاه می‌تواند و باید، مطابق با حقوق و تعهدات مزبور عمل کند (۳۴).

اما دیوان با این استدلال مخالف بود. این موضع دیوان در فضای دهه شصت میلادی بیشتر در جهت جلوگیری نتایج گیری‌های افراطی و قائل شدن آثار غیر حقوقی برای استدلال دیوان در قضیه کورفو بود (۳۵). دیوان با صراحت اعلام داشت که: یک محکمه حقوقی است و ملاحظات انسانی را به تنهایی، صرفاً زمانی که در قالب‌های حقوقی بیان شده و در نتیجه مولد هنجارهای حقوقی باشد، می‌تواند در نظر بگیرد، زیرا علی‌رغم این که حقوق برای تأمین نیازهای اجتماعی طراحی شده است، اما این کارکرد را صرفاً می‌تواند از طریق و در محدوده نظم خود انجام دهد (۳۶). به بیان ساده‌تر صرف وجود نیازهای اجتماعی و اصول کلی نمی‌تواند به صورت مستقیم موجب تولد حقوق و تکالیف در فضای حقوق موضوعه شود. در همین راستا، دیوان بیان داشت که ملاحظات بشردوستانه به تنهایی ممکن است صرفاً مبنایی الهام‌بخش برای هنجارهای حقوقی باشند، درست مانند قسمت‌های مقدماتی منشور که مبنای اخلاقی و سیاسی برای مقررات حقوقی خاصی فراهم می‌کند (۳۷). به تعبیری این ملاحظات در صورتی که به تنهایی مد نظر قرار گیرند، مربوط به قلمرو اخلاق می‌باشند و در نتیجه به تنهایی نمی‌توانند موجب حق و تکلیف در فضای حقوق موضوعه باشند.

دیوان در تبیین مناسبات میان نظام قیمومت ملل متحد و اصل مأموریت مقدس که در ماده ۷۳ منشور ملل متحد بیان

شده است، به همین ساز و کار متوسل شده است. در واقع دیوان اصل مأموریت مقدس را نه به تنهایی، بلکه در مناسبات با هنجارها و قواعد حقوقی نظام قیمومت در نظر گرفته است و صراحتاً اصل مأموریت مقدس را به تنهایی فاقد وصف حقوقی اعلام کرده است (۳۸)، در نتیجه چنانچه هنجارهای حقوقی نرم (مانند ملاحظات بشردوستانه، اصل مأموریت مقدس و...) در کنار اسناد و هنجارهای سخت مورد استناد قرار گیرند، می‌توانند در قامت ابزارهای کمکی برای تفسیر و تعیین آثار هنجارهای حقوقی مورد استفاده قرار گیرند.

۳- قضیه آثار حقوقی تداوم حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا علی‌رغم صدور قطع‌نامه شماره ۲۷۶ شورای امنیت

در ۲۷ اکتبر ۱۹۶۶، مجمع عمومی ملل متحد تصمیم گرفت که وضعیت قیمومت برای آفریقای جنوب غربی به پایان رسیده است و آفریقای جنوبی هیچ حق دیگری برای اداره آن سرزمین ندارد. شورای امنیت نیز در سال ۱۹۶۶ در قالب قطع‌نامه ۲۶۴ اعلام کرد که ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیر قانونی و تمام اعمالی که توسط حکومت آفریقای جنوبی در راستای قیمومت انجام شده است، غیر قانونی و فاقد اعتبار است. در ۲۹ جولای ۱۹۷۰ شورای امنیت از دیوان درخواست رأی مشورتی در خصوص آثار حقوقی تداوم حضور در نامیبیا را نمود. نکته مهم در این رأی، اهمیت حقوقی قطع‌نامه‌های مجمع عمومی ملل متحد از نظر دیوان است. اساساً قطع‌نامه‌های صادره توسط مجمع عمومی ملل متحد از نظر حقوقی غیر الزام‌آور محسوب و از طرفی با این وصف، اولین مصداق از اسناد و هنجارهای حقوقی نرم تلقی می‌شوند، چنانچه دیوان در مواجهه با این قضیه، رویکردی کلاسیک اتخاذ می‌نمود، با توجه به دو ویژگی مهم قطع‌نامه‌های مجمع عمومی ملل متحد، یعنی غیر الزام‌آور بودن و عدم تصریح ماده ۳۸ اساس‌نامه دیوان، قطع‌نامه‌های مزبور نباید در روند استدلال دیوان جایگاهی پیدا می‌کردند (۳۹)، اما در عمل دیوان در رأی مشورتی خود تصریح کرد نباید چنین پنداشت که به این دلیل که مجمع عمومی در اصل دارای اختیارات توصیه‌ای است، در چارچوب صلاحیت خود از تصویب قطع‌نامه‌های تعیین‌کننده یا دارای طراحی عملیاتی در موارد

خاص، ممنوع است (۴۰). در نتیجه با این رویکرد دیوان در دهه هفتاد میلادی، تعهدات و هنجارهای ناشی از قطع‌نامه‌های مجمع عمومی که زمره اسناد و هنجارهای حقوق نرم قلمداد می‌شدند و در رویکرد کلاسیک جزئی از منابع حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شدند، در زمره منابع حقوق بین‌الملل قرار گرفتند (۴۱). نکته مهم دیگر در این رأی فقدان معاهدات لازم‌الاجرای حقوق بشری نسبت به آفریقای جنوبی در مورد برقراری آپارتاید بود. در واقع آفریقای جنوبی در زمان صدور این رأی طرف هیچ کنوانسیون لازم‌الاجرائی حقوق بشری نبود که در آن ممنوعیت آپارتاید اعلام شده باشد، اما دیوان در رأی خود ممنوعیت آپارتاید را در قامت یک قاعده عرفی بین‌المللی مد نظر قرار داد. نکته حائز اهمیت این است که دیوان برای احراز رکن معنوی (Opinio Juris) این قاعده عرفی به اسناد و هنجارهای حقوق نرم، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای مستعمره و مردم متوسل شد. به بیان ساده‌تر در پرتو این رویکرد دیوان، کارکرد دیگری برای اسناد و هنجارهای حقوق نرم تعریف شد و آن، استفاده به عنوان ابزاری جهت احراز رکن معنوی قواعد عرفی (یا همان اعتقاد به الزام‌آوری قاعده عرفی) می‌باشد (۴۲).

۴- قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوئه

در ۹ آوریل ۱۹۸۴ نیکاراگوئه دادخواستی علیه ایالات متحده آمریکا تسلیم دیوان کرد. ادعای اصلی نیکاراگوئه، مسؤولیت ایالات متحده آمریکا برای فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوئه بود. یکی از مسائل اساسی در این قضیه، اصل ممنوعیت توسل به زور و اصل عدم مداخله در امور داخلی و همچنین مبنای آن‌ها بود. در این قضیه دیوان به عرفی‌بودن این قاعده تصریح داشت. نکته مهم نحوه تشخیص رکن معنوی قاعده عرفی در این قضیه بود.

قواعد عرفی دارای دو رکن می‌باشد: ۱- یکی رکن مادی که همان رویه دولت‌ها می‌باشد؛ ۲- دیگری رکن معنوی یا روانی که همان اعتقاد به این‌که: رویه مزبور به عنوان یک تعهد حقوقی قلمداد شود (۴۳). پیش‌تر ذکر شد که حقوق نرم نقش مهمی در مرحله نیازسنجی برای ایجاد هنجارهای حقوقی ایفا می‌کند. در واقع در پروسه شکل‌گیری قواعد عرفی، احراز رکن

اول به مراتب ساده‌تر می‌باشد، زیرا در غالب موارد ملموس است، اما در مورد رکن معنوی چنین نیست. اگر رویه دولت‌ها و لزوم وجود قاعده مورد نظر، پیش‌تر در قالب اسناد حقوق نرم تبلور پیدا کند، یعنی مرحله نیازسنجی و پس از آن وجود مبنایی برای اعتقاد به الزام‌آوری قاعده مزبور، قابل احراز است، البته باید در این زمینه از افراط پرهیز کرد و همانطور که اشاره کردیم، وجود حقوق نرم را مبنایی برای احراز عنصر معنوی قلمداد کرد نه این که به صورت مستقیم صرف وجود حقوق نرم را دلیل قاطع برای وجود رکن معنوی قواعد عرفی قلمداد کنیم، زیرا حقوق نرم فاقد عنصر الزام‌آوری می‌باشد، اما قواعد عرفی دقیقاً الزام‌آور هستند، در نتیجه «قصد» دولت‌ها در ساز و کار این دو قالب می‌تواند با یکدیگر متفاوت باشد. پس در هر مورد باید به طور دقیق با توجه به اوضاع و احوال خاص (برای مثال نحوه تصویب سند، نحوه رأی‌گیری و میزان آرای موافق، مخالف، ممتنع و...)، قصد دولت‌ها برای الزام‌آور بودن رویه موجود را احراز کنیم که در این میان حقوق نرم می‌تواند به عنوان یک راهنما و عامل تکمیل‌کننده به ایفای نقش بپردازد.

برای مثال باید میان حالتی قاعده عرفی مورد بحث پیش‌تر عیناً از طریق قالب‌های حقوق نرم به رویه دولت‌ها متصل است با حالتی که چنین وضعیتی با واسطه رخ داده است، قائل به تفکیک شویم. در این قضیه در واقع حالت اول، یعنی بیان دقیق و عینی قاعده عرفی در قالب‌های حقوق نرم رخ داد. دیوان برای احراز رکن معنوی قاعده مزبور به قطع‌نامه‌های خاص مجمع عمومی ملل متحد به ویژه قطع‌نامه ۲۶۲۵ با عنوان «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق منشور ملل متحد»، قطع‌نامه کنفرانس ششم دولت‌های آمریکایی در مورد محکومیت تجاوز، اعلامیه اصول حاکم بر روابط متقابل دولت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا که همگی دارای وصف غیر الزام‌آور بودند و همچنین تفسیر کمیسیون حقوق بین‌الملل بر ماده ۵۰ پیش‌نویس کنوانسیون حقوق معاهدات (که ممنوعیت توسل به زور را یک مصداق بارز از قواعد آمره قلمداد کرده است) متوسل شد (۴۴). در این قضیه قضات

دیوان گام مهمی در تفسیر و توسعه حقوق بین‌الملل برداشتند (۴۵). به عقیده برخی نویسندگان این رأی تمایل دیوان به پذیرش انتقال اصول حقوق نرم به حقوق سخت بود که این مسأله به نوبه خود بسیار مهم‌تر از شناسایی قطع‌نامه‌های مجمع عمومی ملل متحد به عنوان منبع حقوق بین‌الملل است (۴۶). نکته دیگر که باید به آن توجه داشت، این است که از نظر دیوان رضایت دولت‌ها به قطع‌نامه‌های مجمع چیزی بیشتر از صرف شفاف‌سازی و تکرار اصول منشور ملل متحد است. «این رضایت در واقع پذیرش اعتبار قاعده یا قواعد اعلام شده توسط خود قطع‌نامه می‌باشد» (۴۷).

۵- قضیه مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای

مجمع عمومی ملل متحد به موجب قطع‌نامه ۴۹/۷۵ مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۹۴، از دیوان بین‌المللی دادگستری جهت پاسخ به این سؤال که: آیا تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای در هر شرایطی به موجب حقوق بین‌الملل مجاز است؟ تقاضای نظریه مشورتی کرد. نکته مهمی که دیوان در این نظریه بیان داشت که «قطع‌نامه‌های مجمع عمومی ملل متحد می‌توانند دارای «ارزش هنجاری (Normative Value)» و به ویژه «دلیلی برای اثبات وجود یک قاعده یا ظهور اعتقاد به داشتن الزام حقوقی باشند» (۴۸). در واقع دیوان در این قضیه بر نقش‌آفرینی حقوق نرم به عنوان مبنایی برای شکل‌گیری هنجارهای حقوقی سخت تأکید داشته است. این نقش‌آفرینی هم در حوزه قواعد عرفی و هم در حوزه قواعد معاهده‌ای کاملاً مشهود است. به بیان ساده‌تر در اینجا حقوق نرم به نوعی عدول از ساز و کارها و تشریفات سنتی (مانند مذاکرات سنتی) شکل‌گیری منابع حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود (۴۹). در این زمینه مثال‌های فراوانی وجود دارند که سابقه تاریخی آن‌ها نیز به پیش از زمان رأی دیوان بازمی‌گردد، از جمله این مثال‌ها می‌توانیم به کنوانسیون بین‌المللی رفع تمام اشکال تبعیض نژادی مصوب ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ بر مبنای اعلامیه ملل متحد در مورد رفع تمام اشکال تبعیض نژادی مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۶۳، کنوانسیون هشدار زودهنگام در حادثه هسته‌ای و کنوانسیون کمک در موارد حوادث هسته‌ای یا فوریت‌های

رادیولوژی مصوب ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۶ بر مبنای اصول راهنمای ترتیبات کمک‌های اضطراری متقابل در ارتباط با حوادث هسته‌ای یا فوریت‌های رادیولوژی مصوب ۱۹۸۴ و اصول راهنما در مورد وقایع قابل گزارش، برنامه‌ریزی یکپارچه و تبادل اطلاعات در نشت فرامرزی مواد رادیواکتیو مصوب ۱۹۸۵ اشاره کنیم.

همچنین از طرفی، مجموعه‌ای از قطع‌نامه‌ها و هنجارهای حقوق نرم نیز می‌تواند «نشان‌دهنده تکامل تدریجی رکن معنوی یک قاعده جدید» باشد (۵۰). در اینجا باید دو جنبه مختلف را در نظر گرفت: ۱- یکی جنبه ایجابی یا به تعبیری شکل‌گیری قواعد جدید؛ ۲- جنبه دوم مشروعیت‌زدایی (Delegitimizing) نسبت به یک هنجار موجود. مقصود از مشروعیت‌زدایی، تغییر در وضعیت حقوقی یا ماهیت الزام‌آور یک قاعده حقوقی موجود می‌باشد. این تغییر ممکن است در قالب یک پروسه رسمی (Formal Proses) (یعنی تصویب حقوق نرم که در تعارض با یک هنجار موجود است) یا غیر رسمی (Informal Proses) (یعنی تغییر در وقایع یا اوضاع و احوال سیاسی که غالباً منتهی به پروسه رسمی می‌شود) حاصل شود. برای مثال تصویب حقوق نرم (مانند قطع‌نامه‌های مجمع عمومی ملل متحد) خلاف عرف موجود می‌تواند به این معنا باشد که عنصر معنوی (قصد دولت‌ها) برای الزام‌آوردن قاعده مورد بحث در قالب قاعده عرفی با چالش مواجه شده و یا شاید اساساً دیگر وجود نداشته باشد (۵۱). مع الوصف نباید فراموش کرد که هرچند نیازی نیست حقوق نرم در قالب‌های حقوقی ایجاد شود، اما در هر حال باید نشان‌دهنده دیدگاه تعداد قابل‌پذیرشی از دولت‌ها باشد تا بتوان به این نتیجه رسید که به طور کلی توافق جمعی یا در مواردی اجماع موجود در ارتباط با یک قاعده حقوقی موجود از میان رفته است و نهایتاً همانطور که پیش‌تر متذکر شدیم، صرف وجود حقوق نرم مخالف قاعده حقوقی موجود نمی‌تواند مستقیماً منتهی به این نتایج شود، بلکه در هر مورد نیاز به بررسی اختصاصی اوضاع و احوال قضیه می‌باشد. به همین دلیل دیوان نیز در این رأی تصریح داشت که برای این منظور باید محتوا و شرایط تصویب قطع‌نامه‌ها را مد نظر قرار داد (۵۲).

۶- قضیه مسائل مربوط به تعهد به محاکمه یا استرداد

در ۱۹ فوریه ۲۰۰۹ بلژیک دادخواستی علیه سنگال در ارتباط با آقای هابره، رییس‌جمهور سابق چاد و مقیم در سنگال که در ۱۹۹۰ حکومت سنگال به وی پناهندگی سیاسی اعطا کرد، مطرح نمود. آقای هابره متهم بود که در زمان تصدی مقام ریاست جمهوری مرتکب اعمال شکنجه و جنایات علیه بشریت شده است. دولت بلژیک مدعی بود که با عدم محاکمه آقای هابره و یا عدم استرداد وی به بلژیک، دولت سنگال تعهد خود در «محاکمه یا استرداد» آقای هابره را نقض کرده است. در این رأی دیوان تصریح داشت که ممنوعیت شکنجه جزئی از حقوق بین‌الملل عرفی می‌باشد و تبدیل به یک هنجار بنیادین (قاعده آمره) شده است. این ممنوعیت به صورت گسترده در رویه بین‌المللی و گرایش دولت‌ها ریشه دوانده است. دیوان این «اعتقاد دولت‌ها مبنی بر آمره‌بودن ممنوعیت شکنجه» را در اسناد بین‌المللی متعدد که همگی جزئی از مصادیق اسناد و هنجارهای حقوق نرم بودند، به ویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر و قطع‌نامه مجمع عمومی ملل متحد در ارتباط با حفاظت از همه اشخاص در مقابل شکنجه و سایر رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیر انسانی یا اهانت‌آمیز، متبلور دانست (۵۳).

نتیجه موضع دیوان در این قضیه این است که، کمک به تفسیر قواعد حقوقی برای تشخیص و تعیین ماهیت قواعد مزبور در سلسله‌مراتب هنجاری حقوق بین‌الملل یکی دیگر از کارکردهای حقوق نرم در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری می‌باشد. حقوق نرم مبنایی را برای تفسیر قواعد حقوقی فراهم می‌کند و دیوان در این راستا غالباً اسناد غیر الزام‌آور را مد نظر قرار می‌دهند. بنابراین تمایز میان اسناد الزام‌آور و غیر الزام‌آور در رویه بین‌المللی کمرنگ شده است. از طرفی این کمرنگی محصول پیدایش فضای سوم میان فضای حقوق و غیر حقوق است که از آن به عنوان فضای خاکستری (Grey Zone) یا حقوق نرم یاد می‌شود (۵۴). دلیل اصلی این امر نیز هم‌پوشانی قلمرو قواعد حقوقی موضوع تفاسیر مختلف با قواعد غیر حقوقی (که دارای وحدت یا شباهت موضوعی هستند) می‌باشد. در موارد بسیاری قاعده حقوقی اشاره به قواعد غیر

حقوقی دارد و در نتیجه، این امر به نوبه خود می‌تواند جواز استفاده از قواعد غیر حقوقی در تفسیر قاعده حقوقی باشد.

این نحوه استدلال دیوان در فضای رویه دولت‌ها نیز دارای سوابق فراوانی است. در واقع در رویه دولت‌ها، مثال‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد که مقدمه کنوانسیون‌های مختلف به اسناد غیر الزام‌آور ارجاع داده است. از طرفی باید دقت داشت که این ارجاعات ضعیف‌تر از آن هستند که بتوانند مستقیماً محتوای نرم مورد بحث را تبدیل به قواعد حقوق سخت کنند، بلکه صرفاً می‌توانند به عنوان یک مسیر برای استفاده از آن‌ها در تفسیر قواعد حقوقی ایجاد کنند. مثالی که در این زمینه می‌توانیم به آن اشاره کنیم، بند ۲ و ۳ ماده ۱۳ کنوانسیون روتردام در مورد آیین اعلام رضایت قبلی برای برخی مواد شیمیایی و سموم دفع آفات خطرناک در تجارت بین‌المللی مورخ ۱۹۹۸ می‌باشد که در ارتباط با موارد برچسب‌گذاری، دولت‌ها را ملزم به در نظر گرفتن «استانداردهای بین‌المللی» می‌کند.

۷- قضیه اعمال کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی

در ۲ جولای ۱۹۹۹ کرواسی دادخواستی علیه صربستان برای نقض‌های کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی تقدیم دیوان کرد. یکی از مسائل مهم در این قضیه، وصف آمره جنایت نسل‌زدایی بود. دیوان در این رأی اعلام داشت که «علاوه بر این‌که کنوانسیون نسل‌زدایی حاوی تعهدات عام‌الشمول می‌باشد، ممنوعیت نسل‌زدایی باتوجه به رویه دیوان در قضایای سابق، از جمله قضیه فعالیت‌های مسلحانه در سرزمین کنگو (۵۵) دارای وصف هنجار بنیادین (قاعده آمره) می‌باشد» (۵۶). نکته جالب توجه این است که دیوان در قضیه کنگو نیز در قسمت غیر الزام‌آور رأی، آمره‌بودن ممنوعیت نسل‌زدایی را مورد تأکید قرار داده است.

این موضع دیوان در ارتباط با ماهیت ممنوعیت نسل‌زدایی به عنوان یک قاعده آمره را باید در پرتو مواضع قبلی دیوان در قضایای مختلف تحلیل کرد. اولین مواجهه دیوان با قاعده ممنوعیت نسل‌زدایی دیوان به قضیه نظریه مشورتی در خصوص اعمال شرط بر کنوانسیون ممنوعیت نسل‌زدایی مورخ

۱۹۵۱ باز می‌گردد. در این قضیه دیوان در نظر مشورتی خود تصریح داشت که حقوق و تعهدات ناشی از کنوانسیون ممنوعیت نسل‌زدایی جزئی از تعهدات دولت‌ها نسبت به جامعه بین‌المللی در کل یا به تعبیری تعهدات عام‌الشمول محسوب می‌شوند (۵۷). با توجه به این‌که در قضیه مزبور دیوان، دیدگاه خود در قالب نظریه مشورتی با ویژگی غیر الزام‌آور را بیان نمود و از طرفی نیز وصف عام‌الشمول بودن نیز مورد تصریح معاهده یا سایر اسناد حقوق سخت نبود، در نتیجه دیوان در فضای دهه پنجاه میلادی اولین گام جهت شناسایی وصف آمره برای قاعده ممنوعیت نسل‌زدایی را در قالب ساز و کار حقوق نرم برداشت. این موضع دیوان در معرض افکار عمومی دولت‌ها و نویسندگان حقوق بین‌الملل قرار گرفت و با اقبال عمومی مواجه شد. دومین مواجهه دیوان با ممنوعیت نسل‌زدایی در قضیه اعمال کنوانسیون ممنوعیت مجازات جنایت نسل‌زدایی دعوی میان بوسنی و هرزگوین علیه یوگسلاوی مورخ ۱۹۹۶ می‌باشد. دیوان وصف تعهد عام‌الشمول بودن قاعده را که در نظریه مشورتی ۱۹۵۱ مطرح شده بود، دوباره در قسمت غیر الزام‌آور این رأی توافقی مورد تأکید مجدد قرار داد (۵۸). واکنش افکار عمومی دولت‌ها و نویسندگان حقوق بین‌الملل در این مرحله نیز نشان از اقبال عمومی به موضع دیوان بود. در واقع با این رویکرد دیوان، کارکرد دیگری که می‌توان برای حقوق نرم در نظر گرفت، این است که حقوق نرم می‌تواند برای شکل‌گیری قسمتی از رویه دولتی لاحق که برای تفسیر معاهدات مفید باشد، نقش‌آفرینی کند. پس از این مرحله، دیوان در ارتباط با ماهیت ممنوعیت نسل‌زدایی گام دیگری برداشت. دیوان، اقبال دولت‌ها به رویکرد خود در ارتباط با عام‌الشمول بودن ممنوعیت نسل‌زدایی را غنیمت شمرد و در سال ۲۰۱۵ ضمن رأی خود در قضیه اعمال کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی بیان داشت که در واقع قاعده ممنوعیت نسل‌زدایی در رأس هرم سلسله‌مراتب هنجاری حقوق بین‌الملل قرار دارد، به تعبیری این قاعده یکی از مصادیق قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام محسوب می‌شود (۵۹). موضع دیوان در این رأی به نحوی بود که در این ارتباط، هیچ تردیدی در وجود اعتقاد دولت‌ها به

آمره بودن قاعده مزبور وجود ندارد. اگر رویکردهای دیوان به ممنوعیت نسل‌زدایی را از سال ۱۹۵۱ تا به امروز در کنار یکدیگر قرار دهیم، متوجه می‌شویم که چگونه دیوان دیدگاه‌های سیاسی - حقوقی موجود نسبت به ماهیت یک قاعده را همسو نمود و قاعده مزبور را از سطح یک قاعده عرفی به سطح یک قاعده امری حقوق بین‌الملل عام ارتقا داده است.

نتیجه‌گیری

دیوان بین‌المللی دادگستری به عنوان نگهبان اجرای حقوق بین‌الملل، دارای دو نقش تأسیساتی و سیستمی در حقوق بین‌الملل می‌باشد. نقش تأسیساتی، همان حل و فصل اختلافات حقوقی بین‌المللی در جایگاه رکن قضایی ملل متحد است، اما از زاویه دیگر، دیوان دارای یک نقش سیستمی نیز می‌باشد، بدین معنا که در راستای توسعه حقوق بین‌الملل، به تنظیم، تنقیح و روشن کردن زوایای پنهان حقوق بین‌الملل می‌پردازد. ساز و کار حقوق نرم بیشتر در فضای ایفای نقش سیستمی دیوان خودنمایی می‌کند. رویکرد دیوان در ارتباط با مفهوم حقوق نرم بشردوستانه، باید از دو جنبه مد نظر قرار گیرد: ۱- دیوان در مواجهه با هنجارها و حقوق نرم بشردوستانه‌ای که خارج از ساز و کار دیوان شکل گرفته است؛ ۲- حقوق نرم بشردوستانه‌ای که توسط دیوان تولید شده است. در جنبه اول هنجارهای حقوق نرم بشردوستانه در قالب اسناد غیر الزام‌آور مانند قطع‌نامه‌های مجمع عمومی ملل متحد، یادداشت‌های تفاهم و... مورد استناد دیوان قرار می‌گیرند. در این حالت استناد به حقوق نرم بشردوستانه می‌تواند به عنوان روشی جهت تسهیل روند انتقال آن‌ها به فضای حقوق سخت قلمداد شود. این نقش در مواردی که حقوق نرم بشردوستانه مورد بحث، منعکس‌کننده اصول کلی می‌باشند، بسیار قوی‌تر است. مفهوم حقوق نرم بشردوستانه در این موارد شامل مقررات نانوشته‌ای می‌باشد که از سایر حوزه‌ها به ویژه اخلاق (به واسطه مناسبات بسیار نزدیک با حقوق بنیادین بشری) قابل استنباط است، مانند آنچه که در ارتباط با «اصول ملاحظات اولیه انسانی» در قضیه کانال کورفو و یا در ارتباط با اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه اعطای استقلال به کشورهای

مستعمره در قضیه نامیبیا مشاهده کردیم. نکته دیگر که در این جنبه باید مد نظر قرار داد، این است که در مواردی حقوق نرم بشردوستانه این قابلیت را دارد که قواعد حقوق بین‌الملل را تقویت و ارتقا بخشد و حسب مورد آن‌ها را در سلسله‌مراتب هنجاری حقوق بین‌المللی بالا ببرد. برای مثال قواعد عرفی را تبدیل به قواعد آمره کنند، مانند آنچه در قضیه مسائل مربوط به تعهد به محاکمه یا استرداد در ارتباط با امری بودن ممنوعیت شکنجه و یا وصف آمره ممنوعیت نسل‌زدایی در قضیه اعمال کنوانسیون پیشگیری و مجازات نسل‌زدایی شاهد بودیم. لازم به ذکر است که در این جنبه، دیوان بدون این‌که طبقه‌بندی جدیدی از منابع حقوق بین‌الملل ارائه دهد و یک طبقه را به اسناد حقوق نرم اختصاص دهد، به توسعه مفهوم حقوق نرم کمک شایان کرده است.

اما در جنبه دوم با فضایی متفاوت مواجه هستیم. فضایی که نمایانگر تأثیر متقابل دیوان و مخاطبان حقوق بین‌الملل، یعنی اعضای جامعه بین‌المللی می‌باشد. در این جنبه باید میان دو حالت قائل به تفکیک شد: ۱- حالت اول تأثیر دیوان بر رفتار اعضای جامعه بین‌المللی می‌باشد، زمانی که دیوان نقطه‌نظر خود را در ارتباط با موضوعات حقوق بین‌الملل در بخش غیر الزام‌آور آرای خود اعلام می‌کند، به دلیل این‌که دیدگاه‌های دیوان دارای وصف حقوقی و بی‌طرفانه هستند، مورد توجه اعضای جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرند. در واقع مکانیزم حقوق نرم دیوان بین‌المللی دادگستری ابزار مهمی برای روشن‌شدن محتوای دقیق و نیز دستیابی به اطلاعاتی در ارتباط با نقض‌های تعهدات بشردوستانه بین‌المللی است، مانند تصمیم دیوان در قضیه نیکاراگوئه در ارتباط با قواعد حاکم بر توسل به زور و اصل عدم مداخله. نکته حائز اهمیت این است که، از یکسو دیوان بین‌المللی دادگستری برای ارائه تفاسیر مختلف از هنجارهای بین‌المللی نیازی به اعلام رضایت دولت‌ها ندارد و از سوی دیگر با توجه به این‌که تفاسیر مزبور گرایش‌های دیوان را در موضوعات مختلف نشان می‌دهد، در نتیجه این ساز و کار حقوق نرم بر رفتار دولت‌هایی که در آینده ممکن است نزد دیوان بین‌المللی دادگستری طرف یک دعوا قرار گیرند، تأثیر دارد، زیرا دولت‌ها با در نظر گرفتن این

گرایش‌های دیوان، رفتار خود را تنظیم می‌کنند. به بیان ساده‌تر، تمام دولت‌های مشمول تعهدات حقوقی بدون در نظر گرفتن این‌که آیا آن‌ها به طور رسمی صلاحیت دیوان را پذیرفته‌اند یا خیر، تحت تأثیر و موضوع ساز و کار حقوق نرم بشردوستانه تولیدشده از سوی دیوان، قرار می‌گیرند؛ ۲- حالت دوم تأثیر واکنش اعضای جامعه بین‌المللی نسبت به مواضع دیوان می‌باشد. در این حالت دیوان نقطه‌نظرات خود را در ارتباط با موضوعات مختلف حقوق بین‌الملل با اعلام در بخش‌های غیر الزام‌آور آرا، در معرض افکار عمومی جامعه بین‌المللی قرار می‌دهد و پس از آن به واسطه رصدکردن واکنش‌ها و مواضع اتخاذ شده، اقبال یا عدم اقبال جامعه بین‌المللی نسبت به دیدگاه‌های خود را احراز می‌کند، مانند شرایطی که در قضیه بارسلونا تراکشن در ارتباط با طبقه‌بندی تعهدات بین‌المللی شاهد بودیم. در واقع با اعطای صلاحیت به دیوان بین‌المللی دادگستری برای اظهار نظر در مورد اختلافات حقوقی، این امکان که بخشی از اظهارات دیوان (به طور خاص استدلال‌ها و بخش‌های غیر الزام‌آور آرا) تبدیل به گفتمان‌های حقوق بین‌الملل شود، ایجاد شده است. استفاده دیوان بین‌المللی دادگستری از ساز و کار حقوق نرم بشردوستانه برای اعلام و ترویج حقوق کامن‌لای بین‌المللی، اجازه می‌دهد که هنجارهای حقوق بین‌الملل، بدون نیاز به اجماع فراگیر میان دولت‌های درگیر، تفسیر، تصویب، تعدیل و حتی تغییر پیدا کند. به بیان ساده‌تر، استفاده دیوان بین‌المللی دادگستری از حقوق نرم بشردوستانه می‌تواند به عنوان یک راه‌کار مهم برای غلبه بر مقاومت در برابر تغییر وضعیت موجود (Status Quo Bias) که یک وصف ذاتی برای حقوق بین‌الملل سخت می‌باشد، محسوب شود.

References

1. Jovanović M. *The Nature of International Law*. Cambridge: Cambridge University Press; 2019. p.105.
2. Beham M. *State Interest and the Sources of International Law*. New York: Routledge; 2018. p.2-3.
3. Focarelli C. *International Law*. Northampton: Edward Elgar Publishing; 2019. p.9, 30.
4. Andenas M, Chiussi L. Convergence and Coherence of International Law. In: Fitzmaurice M, Tanzi A, Wouters J. *General Principles and the Coherence of International Law*. Boston: Brill Nijhoff; 2019. p.21-22.
5. Distefano G. *Fundamentals of Public International Law*. Boston: Brill Nijhoff; 2019. p.244-245.
6. Klabbbers J. *The Concept of Treaty in International Law*. London: Kluwer; 1998. p.157.
7. Klabbbers J, Palombella G. *The Challenge of Inter-legality*. Cambridge: Cambridge University Press; 2019. p.2-3.
8. Sekalala S. *Soft Law and Global Health Problems*. Cambridge: Cambridge University Press; 2018. p.50-51.
9. Birger J, Schram O, Wettstad J. Soft Law, Hard Law and Effective Implementation of International Environmental Norms. *Global Environmental Politics* 2006; 6(3): 104-120.
10. Morth U. *Soft Law in Governance and Regulation*. Cheltenham: Edward Elgar; 2004. p.6.
11. Shelton D. *Soft Law*. Washington: The George Washington University Law School Publisher; 2008. p.3.
12. Senden L. *Soft Law in European Community Law*. Portland: Hart Publishing; 2004. p.112-113.
13. Roucounas E. *A Landscape of Contemporary Theories of International Law*. Boston: Brill Nijhoff; 2019. p.575-576.
14. Schelkle W. EU Fiscal Governance: Hard Law in the Shadow of Soft law?. *Columbia Journal of European Law* 2008; 1(13): 705-731.
15. Senden L. Soft Law and its Implications for Institutional Balance in the EC. *Utrecht Law Review* 2005; 2(1): 79-99.
16. Fastenrath U. Relative Normativity in International Law. *European Journal of International Law* 1993; 3(4): 305-340.
17. Olivler M. The relevance of 'soft law' as a source of international human rights. *The Comparative and International Law Journal of Southern Africa* 2002; 3(35): 289-307.
18. Aspremont J. Softness in International Law. *European Journal of International Law* 2008; 19(5): 1085-1093.
19. Distefano G. *Fundamentals of Public International Law*. Boston: Brill Nijhoff; 2019. p.295-296.
20. Tanzi A, Farnelli G. The Settlement of Disputes through Non-Judicial Means. In: Chazournes D, Boisson L, Mbengue M, Tignino M, Sangbana K. *The UN Convention on the Law of the Non-Navigational Uses of International Watercourses*. Oxford: Oxford University Press; 2019. p.358-389.
21. Schefer N. *International Investment Law*. Cheltenham: Edward Elgar Publishing; 2016. p.29-31.
22. Kaczorowska A. *Public International Law*. London: Routledge; 2015. p.23-25.
23. Augusto F. A Call for Rethinking the Sources of International Law. *Anuario Mexicano de Derecho Internacional* 2013; 6(13): 362-403.
24. Baetens F. Unseen actors in international courts and tribunals. In: Baetens F. *Legitimacy of Unseen Actors in International Adjudication*. Cambridge: Cambridge University Press; 2019. p.2-3.
25. Zimmermann A. *The Statute of the International Court of Justice*. Oxford: Oxford University Press; 2012. p.1416-1445, 1469-1496.
26. *South West Africa, Second Phase, Judgment*, I.C.J. Reports. 1966. p.6. para.88.
27. Crawford J. The General Assembly, the International Court and Self-Determination. In: Fitzmaurice M. *Fifty Years of the international Court of Justice*. London: Cambridge University Press; 1996. p.588-589.
28. *Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited, Judgment*, I.C.J. Reports. 1970. p.3 para.33.
29. Zimmermann A. *The Statute of the International Court of Justice*. Oxford: Oxford University Press; 2012. p.92-118.
30. *Corfu Channel case, Judgment of April 9, 1949*: I.C.J. Reports. 1949. p.4 para.22.
31. Petrig A, Bo M. The International Tribunal for the Law of the Sea and Human Rights. In: Scheinin M. *Human Rights Norms in Other International Courts*. Cambridge: Cambridge University Press; 2019. p.403.

32. Marcel M. Soft Law in Public International Law. In: Westerman P, Hage J, Kirste S, Mackor A. Legal Validity and Soft Law. Hague: Springer; 2018. p.246.
33. Carpanelli E. General Principles of International Law. In: Pineschi L. General Principles of Law - The Role of the Judiciary. New York: Springer; 2015. p.133-134.
34. South West Africa, Second Phase, Judgment, I.C.J. Reports. 1966. p.6 para.49.
35. Haldemann F, Unger H. The United Nations Principles to Combat Impunity: A Commentary. Oxford: Oxford University Press; 2018. p.14.
36. South West Africa, Second Phase, Judgment, I.C.J. Reports. 1966. p.6 para.49.
37. South West Africa, Second Phase, Judgment, I.C.J. Reports. 1966. p.6 para.50.
38. South West Africa, Second Phase, Judgment, I.C.J. Reports. 1966. p.6 para.51.
39. Fitzmaurice M. The history of Article 38 of the Statute of the International Court of Justice. In: Besson S, Aspremont J. The Oxford Handbook on the Sources of International Law. Oxford: Oxford University Press; 2017. p.179-180.
40. Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970), Advisory Opinion, I.C.J. Reports. 1971. p.16 para.105.
41. Zongwe D. International Law in Namibia. Bamenda: Langaa RPCIG; 2019. p.58-59.
42. Henriksen A. International Law. Oxford: Oxford University Press; 2019. p.37.
43. Focarelli C. International Law. Northampton: Edward Elgar Publishing; 2019. p.32.
44. Military and Paramilitary Activities in und against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America). Merits, Judgment. I.C.J. Reports. 1986. p.14 paras.188-194, 202-209.
45. Czapliński W. Sources of International Law in the Nicaragua Case. The International and Comparative Law Quarterly 1989; 1(38): 151-166.
46. Chinkin M. The Challenge of Soft Law. The International and Comparative Law Quarterly 1989; 4(38): 850-866.
47. Military and Paramilitary Activities in und against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America). Merits, Judgment. I.C.J. Reports 1986. p.14 para.188.
48. Legality of the Use by a State of Nuclear Weapons in Armed Conflict, Advisory Opinion, I.C.J. Reports. 1996. p.66 paras.69-70.
49. Amerasinghe C. Principles of the Institutional Law of International Organizations. New York: Cambridge University Press; 2006. p.161.
50. Cassesse A. International Law. Oxford: Oxford University Press; 2001. p.169.
51. Nielsen J. The Movement to Ban Nuclear Weapons. In: Doyle J. Nuclear Safeguards, Security and Nonproliferation. Oxford: Butterworth Heinemann; 2019. p.52.
52. Legality of the Use by a State of Nuclear Weapons in Armed Conflict, Advisory Opinion, I.C.J. Reports. 1996. p.66 para.70.
53. Questions relating to the Obligation to Prosecute or Extradite (Belgium v. Senegal), Judgment, I.C.J. Reports. 2012. p.422 para.99.
54. Aust H. Good Urban Citizen. In: Hohmann J, Joyce D. International Law's Objects. Oxford: Oxford University Press; 2019. p.230.
55. Armed Activities on the Territory of the Congo (New Application: 2002) (Democratic Republic of the Congo v. Rwanda), Jurisdiction and Admissibility, Judgment, I.C.J. Reports. 2006. p.6 paras.31-32.
56. Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Croatia v. Serbia), Judgment, I.C.J. Reports. 2015. p.3, 47.
57. Reservations to the Convention on Genocide, Advisory Opinion: I.C.J. Reports; 1951. p.15, 23.
58. Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, Preliminary Objections, Judgment, I.C.J. Reports. 1996. p.595 para.31.
59. Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Croatia v. Serbia), Judgment, I.C.J. Reports. 2015. p.3, 47.